

استراتژی رژیم در به هدر دادن پتانسیل اعتراضی جامعه جایگاه موسوی و نقش مجاهدین در آن

رژیم بدلیل اینکه بر جامعه حاکمیت دارد ، مانند همه حکومت ها همیشه جلوتر از دیگران عمق اعتراضات اجتماعی و مسیر حرکت آن را می بیند و برای چگونگی مقابله با آن برنامه ریزی می کند .

دو سال قبل از انتخابات اخیر ساختار سپاه را تغییر می دهد و بر اساس شرایط هر استانی شیوه سازماندهی و برنامه عملی سپاه را تنظیم می کند . همان موقع فرمانده سپاه اعلام می کند که تغییر ساختار تشکیلات سپاه و استانی شدن آن بخاطر تهدید های داخلی و جلوگیری از شورش های اجتماعی است .

قبل از انتخابات با برگزاری مناظره های تلویزیونی بین کاندیداها موفق می شود در جامعه پیرامون انتخابات تنش و التهاب ایجاد کند . زمینه را آماده می کند تا بخشی از جامعه در مسیر کنترل شده به خیابان بیاید تا به خیابان آمدن واقعی خود جامعه را یک دوره به عقب اندازد . برای همین این بار بجای " ستاد تبلیغاتی " " ستاد خیابانی " راه می اندازد . بعد از مناظره ها جمعی در حمایت از احمدی نژاد و جمعی در حمایت از موسوی در خیابان ها صف بندی می کنند .

رژیم در مقابل پتانسیل اعتراضی موجود در جامعه و از ترس اینکه اگر حرکتی از میان طبقات و اقشار له شده ایجاد شد ، به هم نچسبد تا جنبشی از آن حاصل شود ، مجبور است مانور بدهد و هر بار مجبور است بها پردازد . در همین جریان سبز که مردم بیرون آمدند ، رژیم بهای سنگینی پرداخت ، بناچار این بها را می پردازد تا از پرداخت عوارضی بزرگتری یعنی در هم شکسته شدن کلیت حاکمیت اش جلوگیری کند .

بنابراین جناحی از حکومت در نقش اپوزیسیون و به عنوان بلندگو و نماینده خواسته های مردم ظاهر می شود تا امکان به انحراف بردن مسیر مبارزه مردم را داشته باشد .

می بینیم سرکوب فیزیکی جامعه هم توسط حکومت کاملا جهت دار است . نیروی اعتراضی که در قالب موج سبز به خیابان آمده را به دو بخش معترض و اغتشاشگر تقسیم بندی می کند . برای حرکت های اعتراضی مرز می گذارد تا بتواند آن را کنترل کند . معترضین کسانی را می نامد که به خیابان می آیند ، شعاری غیر از سرنگونی کلیت حکومت می دهند و به خانه های خود بر می گردند . ولی اغتشاشگران کسانی هستند که به امکان سرکوب حکومت حمله می کنند و شعار سرنگونی می دهند .

آنهایی را که بجرم اغتشاشگر دستگیر یا اعدام می کند ، سعی دارد به ضرب و زور تبلیغات به جریان هایی بچسباند که در جامعه کوچکترین مقبولیتی ندارند و از لحاظ اجتماعی سوخته شده اند ، نه تنها مشروعیتی ندارند که مثل مجاهدین در جامعه تأثیر منفی هم دارند

(1).

رژیم با وصل کردن حرکت اعتراضی مردم به چنین جریان هایی از گرایش بخشی از اعتراض کننده گان به شیوه قهرآمیز جلوگیری کرده و میان همین طیفی که به خیابان آمده دسته بندی ایجاد می کند . جناح های حکومت سر هر چیزی که با هم مشکل داشته باشند ، سر این تقسیم بندی کردن

اعتراض کننده گان با هم مشکلی ندارند . همه آنها از هر جناحی تاکید می کنند که باید متمدنانه ! و مسالمت آمیز اعتراض کرد . جناح های رژیم هر تضاد درون خانوادگی که برای بدست گرفتن اهرمهای قدرت با هم داشته باشند ، در مقابل مردم و اینکه خواسته های توده ها را سر ببرند با هم همدست هستند .

یک بار با روی کار آوردن خاتمی مسیر مبارزه مردم را به انحراف بردند ، این بار با موسوی و روی کار نیابوردن موسوی انرژی اعتراضی جامعه را داغان کردند . اواخر دوره خاتمی ترفند جناح بندی حکومت در جامعه سوخته بود ، این برای رژیم خطرناک بود که اگر جایی مردم شورش کنند ، مهره های خود حکومت به عنوان اپوزیسیون بالا کُتن نباشند . با مناظره های تلویزیونی و روی کار نیابوردن موسوی جسد دوم خردادی ها را در شکل دیگری در بخشی از جامعه زنده کردند .

جناح های رژیم به کمک هم و با تعزیه ای که راه انداختند توانستند بخشی از کسانی را که روزهای اول به خیابان آمده بودند سرخورده کنند و به خانه هایشان برگردانند ، و برای بخشی از جامعه هم منشاء این حرکت را آمریکا و اسرائیل نشان دهند تا این بخش از جامعه علیرغم ضدیتی که با رژیم دارد بخاطر وابسته دانستن این حرکت به بیگانگان ! در آن ورود نکند برای اینکه رژیم ده ها فاکت نشان میدهد که این حرکت از طرف آمریکا و دولت های غربی حمایت و هدایت می شود . اتفاقاً امثال موسوی در مسیری که حرکت های اعتراضی را میبرند عملاً این فاکت ها را در اختیار جناح خامنه ای قرار می دهند . این موسوی و سران سبز هستند که دقیقاً برای همین منظور از مردم دعوت می کنند روزهایی مثل روز قدس و سیزده آبان بیرون بیایند و شعارهایی مثل " اوپاما با اونایی یا با ما" و " نه غزه نه لبنان" را در میان اعتراض کنندگان می آورند تا جناح خامنه ای بتواند این حرکت را وابسته به آمریکا و اسرائیل و انگلیس معرفی کند .

مبارزات بخشی از مردم را بجایی می کشند که دعوا بر سر این باشد که چه کسی و کدام جناح عکس خمینی را پاره کرده . عده ای در دانشگاه عکس خمینی را سبز کرده و به دست بگیرند . عده ای هم عزاداری برای پاره شدن عکس امام راحل شان راه به اندازند . بخشی از نیروی اعتراضی را از مرجعی به مرجع دیگر و از آخوندی به آخوند دیگر هل بدهند ، علیه خامنه ای شعار بدهند ولی عکس منتظری و موسوی را بدست بگیرند . یزیدشان خامنه ای باشد و حسین شان دیگر مهره های خود رژیم و جنایتکارانی مثل هادی غفاری، صناعی، موسوی اردبیلی و . . . اگر مرگ بر خامنه ای می گویند درود بر دو مجتهد صناعی و کروبوی هم بگویند و پای منبر رفسنجانی در نماز جمعه هم بروند .

اما اگر مردم در دایره جناح های رژیم دور میخورند برای این است که چشم انداز دیگری ندارند ، وگرنه خواسته واقعی این مردم خیلی روشن است که سرنگونی کلیت این حکومت و دستیابی به حقوق انسانی خودشان است . ولی در این مرحله جدا از جناح های رژیم چیز سومی که میان مردم مشروعیت داشته باشد وجود ندارد . آن چیزی هم که به عنوان جریان سوم وجود دارد یعنی بخشی از همین اپوزیسیون مثل مجاهدین و بعضی از جریان های مدعی چپ و تلویزیون های بیست و چهار ساعته . . . عملکرد شان بیشتر مردم را به سمت جناح های رژیم هل می دهد . در همه جای دنیا خشم مردم علیه یک حکومت با عشق به جریان جایگزین آن حکومت برای تغییر بنیادین ترکیب میشود و جنبش از آن پدید میآید . اما در ایران این جریان های مدعی جایگزین حکومت نقش معکوسی دارند . حضورشان نه تنها شوری در مردم برای تغییر حاکمیت ایجاد نمی کند بلکه تأثیری مایوس کننده بر جامعه دارند . برای همین رژیم اصرار دارد که به دروغ جریان هایی مثل مجاهدین را به عنوان جایگزین خود به جامعه نشان دهد تا شور و شوق مردم را برای تغییر حاکمیت

از بین ببرد ، مردم به همین جناح های جمهوری اسلامی تمکین کنند و فکر کنند که با خود جناح های رژیم می توانند قدم به قدم جلو بروند.

وقتی یک نیروی واقعی و تأثیرگذار در این مرحله در جامعه حضور ندارد تا به جامعه در جهت دستیابی به حقوقش کمک کند می بینیم چگونه حکومت بخشی از پتانسیل اعتراضی و خشم توده های به جان آمده را به ناکجا آباد می برد و به هدر میدهد و اصل مبارزه را به چیزی پوشالی تبدیل میکند و در نهایت جامعه را یکدوره به عقب می برد.

اینکه گفته میشود در جامعه رهبری نیست اتفاقاً رهبری هست. رهبری پیچیده و خطرناکی هم بالای سر جامعه هست. باید دید جامعه در چه بخشی و در چه نقطه ای رهبری ندارد. جایی که مطالبات اصلی زحمتکشان و له شدگان و حرکت آنان متشکل و کانالیزه بشود یک رهبری واقعی و نیروی بالنده مردم نیست ، وگرنه به جز این ، در بخش های دیگر اتفاقاً رهبری هست. در همین جریان سبز چه کسی در روزهای مشخص اعلامیه میدهد و مردم را به تظاهرات دعوت می کند؟ چه کسی از موضع رهبری مردم را به مسالمت دعوت می کند و اعلام می کند که هرکسی اغتشاش کند از ما نیست؟ آنجایی که باید و لازم است موسوی و شبکه های وابسته به او به عنوان رهبر بیایند و حرکت مردم را به انحراف ببرند به عنوان نماینده مردم و رهبر جریان سبز می آیند ، ولی آنجایی که باید مستقیم مسئولیتی متوجه آنها نباشد و دست جناح خامنه ای باز باشد تا با اعتراضات مردم آنگونه که لازم است برخورد کند و آنها پاسخگو نباشند ، دور می ایستند و با شیادی اعلام می کنند که خوبی موج سبز این است که سخنگو و رهبر ندارد و مثل خونه قمرخانوم هرکسی هرکار بخواهد می کند و این را یک امتیاز جلوه می دهند.

کافی بود موسوی اعلام می کرد که اعتراض کنندگان مرز خود را با دولت های غربی اعلام کنند و خودش تیز و مشخص مرزبندی می کرد تا ابزار تبلیغاتی جناح خامنه ای را می سوزاند . ولی می بینیم به جای این مرزبندی ، گاهی برای رد گم کردن یک موضعگیری دوپهلوی می کند و سریع از روی آن رد می شود. آنهم زمانی همین موضع دوپهلوی را می گیرد که جناح خامنه ای استفاده خود را از این ماجرا کرده است. با شیوه پیچیده ای همین موج سبز را رهبری کردند ، منتها اینها رهبران واقعی توده های بپاخواسته نیستند اینها رهبران دروغین و خائن به مردم هستند. آن رهبری که بتواند جامعه را از این مرحله سریعتر عبور دهد و این جنایتکاران را بسوزاند نیست. وگرنه این پتانسیل اعتراضی که می توانست در یک سرفصل دیگر کمر رژیم را بشکند توسط عنصر ایدئولوژیک حکومت یعنی موسوی در کانال انحرافی تکه تکه و سرخورده نمی شد.

اینکار را خامنه ای و جنتی بدون امثال موسوی و جیره خوارهای آنها و بدون کمک رسانه های دولت های غربی نمی توانستند انجام دهند. اینجا نقش امثال موسوی و خاتمی به مراتب خیانت بارتر و جنایتکارانه تر از امثال خامنه ای و جنتی است. چون امثال خامنه ای و جنتی نمی توانستند بدون همکاری امثال موسوی خط خودشان را در جامعه جلو ببرند. موسوی در نقش اپوزیسیون مسیر بخشی از جامعه را جایی می برد که امثال جنتی می خواهند. موسوی فریبکارترین مهره های روی صحنه رژیم است. موضعگیری او را نسبت به خمینی هم می بینیم که چگونه سعی دارد بخشی از خواسته های به حق مردم را به خمینی نسبت دهد و انتقادش به جمهوری اسلامی این است که آرمان امام راحل را تمام و کمال اجرا نمی کند. بدین شیوه میخواهد با قداست بخشیدن به خمینی ذهنیت مردم را نسب به سرنگونی جمهوری اسلامی بشکند. وگرنه آرمان خمینی نه چیزی که امروز موسوی می گوید بلکه همانی است که موسوی در هشت سال نخست وزیریش انجام می داد. ده ها هزار زندانی را با دستور خمینی قتل عام کردند و چنان سرکوبی بر جامعه حاکم کردند که در تاریخ معاصر ایران بی سابقه بود. آرمان خمینی همان کاری بود که موسوی آنموقع با مردم می کرد که اگر حتی مردها پیراهن آستین کوتاه می پوشیدند روی دستشان رنگ می پاشیدند. تکلیف زنان هم که در

آن دوران روشن است. حالا با نیرنگ بخشی از خواسته های اجتماعی را به خمینی می چسباند تا پایه گذار نظام زیر ضرب نرود.

همه آنهايي که تحت عنوان چپ و اپوزيسيون و کارشناس و هنرمند پشت ترفندهای رژیم قرار گرفتند و در رسانه ها و سایت هایشان از امثال موسوی حمایت کردند ، یا به عنوان فعالین اجتماعی و چپ ، جو زده شدند و بع بع کنان با این موج رفتند، دقیقاً به رژیم کمک کردند تا از گسترش مبارزه مردم جلوگیری کند و خواسته ها و مطالبات مردم را در این نقطه سر ببرد و در بخشی از جامعه سرخورده گی و پاسیویزم ایجاد کند .

در این مسیر در خوش بینانه ترین حالت حتی اگر روزی کنترل جامعه از دست رژیم خارج شود باز دولت های غربی با کشاندن جامعه در چنین مسیری تلاش دارند فقط یک جابجایی قدرت سیاسی در بالای حکومت اتفاق بیافتد ، بدون اینکه دستگاه نظامی و ماشین سرکوب و مناسبات اقتصادی و اجتماعی دست بخورد . برای همین هم دولت های غربی این گونه به تمامی از جناح به اصطلاح اصلاح طلب حمایت می کنند تا در آن نقطه آخوندهای مدره ! و کراواتی های دمکراسی خواه ! را با هم ترکیب کنند.

هرجای دنیا چه در آمریکا چه در اروپا یا دیگه کشورها ، جامعه نیروی بالنده و هشیار خود را داشته و جنبشی برپایه خواسته های اقشار له شدگان پدید آمده توانسته مبارزه ای رو به جلو داشته و حقوقی را برای مردم نهادینه کند.

امروز هم در جامعه ایران یک چیز خیلی روشن و مشخص است و آن اینکه پتانسیل و خواست کافی برای تغییرات بنیادین در جامعه وجود دارد ، جامعه تشنه تغییرات اساسی است تنها باید کمک کرد تا جامعه از این گذرگاه ها و دست انداز ها عبور کند ، و این کمک چیزی نیست جز اینکه ترفندها و ترمزهایی را که حکومت و سرمایه داری جهانی سر راه مبارزه مردم می گذارند بدرستی تشخیص داد و آن را سوزاند و کمک کرد تا حرکت جامعه به سمت مطالبات اصلی اش یعنی تقسیم مساوی ثروت کانالیزه شود . احتیاجی هم نیست تا یک سری علاف و عقب مانده های سیاسی برای مردم دستورالعمل مبارزاتی صادر کنند . اگر مبارزه جامعه در مسیر طبیعی خودش حرکت کند ، در عمل به راه کارها و چه باید کردها و به نیروی بالنده خودش دست می یابد . چون آنوقت فقط چهره عریان دستگاه سرکوب حکومت می ماند و خشم مردم . چیزی بنام اپوزیسیون قلابی و اصلاح طلب پوشالی، بین خشم مردم و دستگاه سرکوب حکومت قرار ندارند تا مانع برخورد خشم مردم با حاکمیت شوند . اگر نیرویی می توانست این ترفند های حکومت را در جامعه بسوزاند ، تا کنون این رژیم چند کفن پوسانده بود .

(۱) استفاده رژیم از مجاهدین:

جمهوری اسلامی به خوبی از ذهنیت جامعه نسبت به مجاهدین آگاهی دارد . چند سال است که پیرامون آنها تبلیغ می کند تا از آنها پهلوان پنبه بسازد . اگر تصویر مجاهدین را در این چندسال خوب نگاه کنیم متوجه می شویم که چرا رژیم اصرار دارد این تابلو را با میخ روی دیوار ، جلوی جامعه نگهدارد .

مجاهدین در چندسال گذشته هرکاری که از دستشان برآمده انجام داده اند تا مورد قبول دولت های غربی واقع شوند تا جایی که در سایت رسمی خود تیترو می زدند که بوش باید از مجاهدین حمایت کند. حرف تونی بلر را تیترو میکردند که اسلام مدره چیز خوبی است و اعلام می کردند که اسلام ما مدره است و همانی است که بلر می گوید. علیرضا جعفرزاده نماینده آنها در فاکس نیوز مرتب برمی شمرد که مجاهدین چه فواید و مزایایی می توانند برای آمریکا داشته باشند. امثال ریچارد پرل را در

مراسمشان دعوت می کردند و ریچارد پرل در مراسمشان در واشنگتن می گفت چه کسی فکر میکرد ما شوروی را شکست بدهیم. افغانستان و عراق را شکست بدهیم. هواداران مجاهدین برایش سوت میزدند، کف میزدند و هورا می کشیدند. مریم رجوی در مقر خود پشت سرهم برای یک مشت دزد و مفتخور مجلس اعیان انگلیس و دیگر دولت های غربی مهمانی ترتیب میداد و خواهران و بردران مجاهد دستمال به دست دور میز این مفتخورها برای پذیرایی می ایستادند.

در این مهمانی ها مریم رجوی حرف های بوش را تکرار می کرد که دمکراسی از دمشق تا تهران باید برود و پیشاپیش برای حفظ مالکیت خصوصی و بازار آزاد تضمین می داد. هر حرفی که از ده ان صاحبان و قلدرهای جهانی بیرون می آمد، مسعود رجوی سریع آن را به عنوان مواضع سازمانش اعلام می کرد.

یا در دوره صدام که وقتی رجوی می خواهد از این سوی پادگان به آن سوی پادگان تحت اختیارش برود ماشین ضد گلوله سوار می شود، روی فرش قرمز راه می رود و اعضای مجاهدین مثل پاسبان کلانتری لباس می پوشند و در دو طرف فرش قرمز برایش پا می کوبند، می خواهد به غرب نشان دهد که دستگاه و ارتش او نه انقلابی که همشکل آنهاست. یا وقتی ماه محرم عزاداری راه می اندازد، قرآن سر می گیرند و به سر و سرینه خود می زنند باز برای این است که به غرب بگویند اسلام آنها فرقی با اسلام رسمی موجود منطقه ندارد.

مجاهدین هر چه در توان داشتند برای بالایی ها انجام دادند تا مهر تأیید دریافت کنند اما در عمل آمریکا و سایر دول غربی از مجاهدین نه به عنوان آلترناتیو که فقط در حد تیم های اطلاعاتی و جاسوسی استفاده کردند. دولت های غربی هم مثل رژیم به جایگاه و توان مجاهدین در جامعه آگاهی دارند. اگر مجاهدین قادر بودند یک دهم دوم خردادی ها ذهنیت اجتماعی را به خودشان مشغول کنند تا کنون مهر تأیید را گرفته بودند.

چند سالی است که رژیم به داد آنها رسیده و با نمایی که برسر پادگان اشرف و ماندن و یا نماندن آنها در عراق براه انداخته، مانع از این شده که دستگاه مجاهدین از درون بیوسد. اگر رژیم کاری به مجاهدین در عراق نداشت و این نمایش های کسل کننده را در مورد پادگان اشرف اجرا نمی کرد و آنها را به حال خودشان در عراق رها می کرد و این قدر به بهانه های مختلف آنها را به روی آنتن های خیری و تبلیغاتی نمی آورد، تا کنون مجاهدین به خاطر به بن بست رسیدن استراتژی شان به صدها تضاد و عوارض درونی دچار شده بودند ولی رژیم کمک کرد دستگاه مجاهدین سرپا بماند که از آنها مترسک سر جالیز بسازد تا جامعه از ترس حضور آنها به همین به اصطلاح اصلاح طلبان پناه ببرد.

مسعود رجوی تمام فاکت هایی که برای هوادارانش میآورد تا به آنها نشان دهد که مجاهدین برای رژیم خطرناک هستند از حرفهای سران رژیم میآورد. یک فاکت میدهد که مجاهدین مثلاً به خاطر منطقه ای که در ایران آزاد کرده اند و یا بخشی از ماشین نظامی رژیم را در هم شکسته اند یا منشاء یک حرکت اجتماعی در طی این سال ها بوده اند، برای رژیم خطرناک هستند. رژیم برای جلوگیری از گسترش حرکت های اجتماعی هر حرکتی اعتراضی را به آنها وصل می کند. آنها هم اعلامیه صادر میکنند و گفته های رژیم را تأیید می کنند. رژیم همزمان با اعتراضات داخل کشور، توسط دولت عراق به پادگان اشرف حمله می کند تا تبلیغات خود را با این حرکت برای جامعه باورپذیر کند و بخشی از جامعه قبول کند که مجاهدین هم پشت حرکت های اعتراضی قرار دارند. حمایت مجاهدین از موسوی و کروبی و نامه نگاری به مجلس خبرگان آخوندی به همین منظور است. چیزی را که روزنامه کیهان به مجاهدین نسبت می دهد، آنها بایستی تأیید کنند. در معنا تویی را که رژیم به سمت مجاهدین می فرستد مجاهدین به رژیم پاس می دهد. برای همین وقتی میاید از جناحی از رژیم حمایت می کند از همه مهره های دوم خردادی ها و از امثال علی کشتگرها و فرخ نگهدارها سبقت

می گیرد. امثال فرخ نگهدارها تاکنون مجلس خبرگان را به رسمیت نشناخته اند و برایش نامه ننوشتند. ولی مجاهدین اینکار را می کنند. چون مسیری را که طی کرده اند، برای سرپا ماندن راهی جز این ندارد.

رژیم با وصل هر حرکت اعتراضی به مجاهدین در حقیقت می خواهد جامعه را به سمت اصلاح طلبان هل بدهد. مجاهدین را به عنوان یک نیروی سرنگونی طلب جلوی جامعه نگهدارد تا مشروعیت سرنگونی را در ذهنیت جامعه تخریب کند. حمایت نمایندگان دولت های غربی از مجاهدین از همین زاویه است که با رژیم برای جلوگیری از یک انقلاب مردمی منافع مشترک دارند.

در تاریخ معاصر ایران کمتر جریانی به عظمت مجاهدین بوده. مجاهدین بعد از جنبش الفتح بزرگترین سازمان زیرزمینی مسلح در منطقه بودند. با این حال باز در تاریخ معاصر ایران هیچ جریانی به سرنوشت آنها و به این ذلت دچار نشده است.

موضع سیاسی هر شخصی و یا هر جریانی خود به خود اصالت ندارد بلکه مواضع سیاسی از زیربنای تفکری که نام ایدئولوژی بر آن گذاشته اند بیرون میاید. مجاهدین نمی توانستند موضعگیری های سیاسی آنچنانی که شاهد آن بودیم داشته باشند و نمی توانستند شعارهای خود را منطبق با شر دوران نمایند مگر اینکه ایدئولوژی خود را تا آنجا استحاله کنند که دیگر در مقابل و ضدیت با امپریالیسم قرار نداشته باشد بلکه همسو و در خدمت آن باشد. لذا همین که بتوانند به طور مادی در اختیار شر و اهرم زمان قرار بگیرند می بایستی در درجه اول آن طرز تفکری را که حق طلبانه و در خدمت محرومین جامعه بود را به سلمانی برده و تمامی قسمت های حق طلبانه آنرا اصلاح کنند تا بتوانند در جبهه نا حق قرار گیرند. بنا بر این نمی شد با ایدئولوژی که بنیانگذارانش تعریف می کردند و مرز می کشیدند بین استثمار کننده و استثمار شونده، رفت برای غارتگران بین المللی کارکرد. وقتی مرز تکاملی و ضد تکاملی، خلق و ضد خلق را برداشتند و جایش رجوی را گذاشتند دیگر همه چیز مجاز شمرده می شود.

این برداشتن مرز و عملکردهای آنها از مواضع سیاسی شان تا شکل و شمایل تشکیلاتی و نظامی که از خود نشان دادند، تا ادا و اطوار رهبریشان، و مجموعه عملکردشان در طی این سال ها، خود را در اشکال مختلف به کلیت جامعه نشان داد. همین دیدن مظاهر مادی توسط مردم بود که مجاهدین را هیچگاه از آن خود ندانستند.

از طرفی دیگر مجاهدین با این سلمانی بردن ایدئولوژی خود خیانت بزرگتری را انجام دادند و آن قطع آرمانی نسل اول انقلاب با نسل های بعدی بود. وقتی یک پدیده به اندازه قد و قامت خود در مسیر شر یا خیر قرار می گیرد به همان اندازه به تغییر جامعه در زمان خود و در زمان های بعد از خود تأثیر می گذارد. وقتی مجاهدین و بخشی از جریان های مدعی چپ آن آرمان حق طلبانه را به گورستان می فرستند، جامعه را از آن آرمان تهی می کنند که در نبود آن امثال احمدی نژاد با شعارهای پوشالی جای آن آرمان را پر می کنند.

باید گفت اگر نیرویی در همان مسیر حق برود و در همان جا نیز شکست تشکیلاتی بخورد آن آرمان را از گردنه آن گذرگاه تاریخی عبور داده و این فرصت را برای نسل های بعد باقی می گذارد که تشکیلاتی بر مبنای همان آرمان بنا کند اما مجاهدین پس از شکست تشکیلاتی در سال شصت، بجای برخورد انقلابی با شکست که همان اصرار بر آرمان باشد، آرمان را به نفع تشکیلات قربانی می کند تا تشکیلات در پناه همان شر دوران حفظ بشود. این آن نقطه ای است که رژیم و شر دوران یعنی امپریالیست ها هر دو از آن سود می برند تا بوسیله یک پوسته و قالب تهی شده از برآمدن تشکیلات رادیکال بر پایه آرمان انسانی در جامعه جلوگیری کنند. آنها خوب می دانند که چگونه حضور

مجاهدین جای آن تشکیلات جدید را تنگ می کند و حضور مجاهدین بیشتر برای زیر سوال بردن همان آرمان و مبارزه مسلحانه بکار می آید و چون مجاهدین مدعی سرنگونی رژیم هستند خود بخود تبدیل به ضد انگیزه سرنگونی می شوند و انگیزه سرنگونی را در نیروهای فعال جامعه میکشند و چون سابقه مبارزه مسلحانه دارند ، مشروعیت اصل مبارزه مسلحانه در ذهنیت جامعه زیر سوال می رود

رژیم در سرفصل هایی که به مجاهدین به عنوان یک اهرم احتیاج دارد آنها را باد می کند و در سرفصل های دیگر دست و پایش را می بندد تا به درمانده گی بیشتر دچار شود ، و چنین جریانی را به عنوان اپوزیسیون خودش به جامعه نشان دهد . این سرنوشتی که مجاهدین و بخشی از جریان های چپ به آن دچار شدند ، محصول این است که پا از اردوگاه ندارها و اقشار له شده گان بیرون گذاشتند و به آرمان محرومین روی برگرداندند .

و گر نه بحث این نیست که چرا منشأ حرکت اجتماعی نیستند یا مثلاً رژیم را تا کنون سرنگون نکرده اند یا کار و مبارزه کم کرده اند . حرف این است که بخشی از این به اصطلاح اپوزیسیون بخاطر اینکه پا در جبهه نا حق گذاشته اند و بخاطر عملکرد غلط و خیانت آمیز شان ، و یا اینکه بی دنده و ترمز بع بع کنان به دنبال امثال موسوی راه می افتند ، یا مانند هخاها در رسانه ها با دادن امیدهای واهی ، چه با خبر و چه بی خبر به رژیم کمک می کنند تا فضای بی اعتمادی و بی هویتی را در جامعه بیشتر گسترش دهد و جامعه را از شور و شوق مبارزه و از یک آرمان انسانی تهی و سرخورده کند .

و باز باید گفت که مردم توهمی به ماهیت این حکومت ندارند . بایستی اهرم هایی را که رژیم برای سرکوب ذهنیت جامعه به کار می گیرد تا انرژی اعتراضی اش را به هدر بدهد ، دید و آن را سوزاند . و تمام ترفند رژیم و دولت های غربی جز این نیست که نگذارند جامعه جز جناح های رژیم چشم انداز دیگری پیدا کند و نگذارند خواسته ها و دردهایش در بستر درستی کانالیزه بشود . تمام شگردهای حکومت و فریبکاری سران جریان سبز ، جز این نیست که شوق مبارزه را در مردم بکشند و توده ها را سرخورده و پاسیو کنند . بنابراین بایستی این ابزار را در دست رژیم سوزاند ، سوزاندن این اهرمها و ترمزهای پیش روی حرکت مردم ، در هر شعاعی و با هر امکانی وظیفه هرفرد و جریان مسئولی هست که اجازه ندهد رژیم جامعه را از تغییر بنیادین سرخورده و نا امید کند .

مسلم منصوری

February /2010
Utopia_film@yahoo.com